

طنین سلام شهریار بر حیدر بابا

شمسی علیاری
دانشگاه آزاد گچساران

حیدر بابا شیطان بیزی آزدیریب
محببتی اور کلردن قازدیریب
قره گونون سرنوستین یازدیریب
سالیب خلقی بیر - بیرینون جانینا!
بارشیغی بلشدیروب قایننا!
«شیطان که خلق را بدر از راه برده است
مهر و وفا ز لوحه‌ی دل‌ها سترده است
طومار تیره‌روزی ازو نقش خورده است
ناامن از اوست عرصه‌ی دنیای آشتی
در خون تپد کبوتر زیبای آشتی
شهریار تحصیلات خود را با قرائت قرآن کریم، **ترسل و نصاب**
و **گلستان** در مکتب‌خانه‌ی همان قریه و نزد پدرش آغاز کرد.
تحصیلات کلاسیک شهریار در مدارس متحده و فیوضات تبریز به
پایان می‌رسد و در سن ۱۵ - ۱۶ سالگی در سال ۱۳۰۳ شمسی برای
ادامه‌ی تحصیل به تهران آمد و در ۱۹ سالگی وارد مدرسه‌ی طب
دارالفنون گردید و بعد از پنج سال تحصیل در دانشکده‌ی پزشکی و
گرفتاری در عشقی ناکام، زندگی خود را در عرصه‌ی دیگری به جریان
انداخت. جریان مجدد زندگی او باعث رشد فکری و معنوی و هم‌چنین
باعث آشنایی او با ساز و موسیقی و استادانی چون ابوالحسن صبا و
شاعرانی چون نیما و بزرگانی چون عارف قزوینی شد.
ابیات متفرقه‌ی **دیوان** شهریار نمودار یاد یارانی‌ست که شهریار
به آن‌ها محبت داشته و در شادی‌ها و سوگ آنان شعر سروده است و
تعداد آن‌ها اندک نیست.
در واقع برخلاف نظر برخی از ناقدین ادبی که سعی در
بزرگ‌نمایی لفاظانه‌ی شاعران دارند و بدون توجه به پیوند آثار شاعران
با فرهنگ و ادب سرزمین خود، اشعار آنان را مورد بررسی قرار می‌دهند
و در نتیجه راه به جایی نمی‌برند، درک هنر شهریار نیز بدون عنایت به
ارتباط ناگسستنی شاعر به‌عنوان وارث دواوین و اشعار پیشین فارسی
و آذربایجان و هم‌چنین معارف عظیم فرهنگ اسلامی امکان‌پذیر
نیست، لذا با در نظر گرفتن افت و خیزهایی که در گذرگاه حیات شهریار
مانند هر انسان اندیشه‌ورزی در راستای آفرینش‌های هنری‌اش وجود
داشته است، می‌توان گفت که این امر لزوم شناخت همه‌جانبه‌ی آثار
او را در همه‌ی مراحل تکامل فکری تأکید می‌کند.
هنر شهریار، لطف سخن و چیرگی بی‌نظیر او در سرودن شعر به
دو زبان دری - آذری‌ست که شهرت ویژه‌ی به این پیر آستان عرفان
بخشیده است تا جایی که او را بعد از طی هفت شهر عشق با عرفانی
هم‌چون حافظ که خود همیشه آرزوی نزدیک شدن به مقام شامخ شعر
ناب حافظ را داشته است، نداعی می‌کند. با در نظر گرفتن این موضوع
و با توجه به رواج روزافزون زندگی شهری درصد سال گذشته و

□ «شهریار بزرگ‌ترین و هنرمندترین شاعر معاصر ایران و یگانه
شاعر واقعی حساس است، شهریار نه تنها افتخار ایران، بلکه افتخار
شرق است». ملک‌الشعراى بهار
هدف از این گفتار، پرداختن به زندگی شهریار نیست؛ بلکه با
نزدیک شدن به روز ۲۷ شهریور، روز افول این ستاره‌ی درخشان
آسمان شعر و ادب فارسی، بر خود لازم می‌دانم که ضمن بزرگ‌داشت
این غزل‌سرای معاصر فارسی، نبوغ فوق‌العاده‌ی او را در حیطه‌ی زبان
مادری‌اش که بلندای صدای او هنوز هم در منظومه‌ی **حیدر بابا**
سلام به گوش جان مشتاقان می‌رسد، ارج نهاده و اشتهار شاعر را در
نیمه‌ی دوم حیاتش به‌عنوان «شاعر حیدر بابا و طبیعت» یادآور شوم.
هرچند که این منظومه خود با ترجمه به زبان‌های دیگر و رسوخ در دل
تمام آذری‌زبانان داخل و خارج کشور از فراسوی مرزهای ایران به
سرزمین‌های دیگر ره گشوده و عالم‌گیر شده است؛ لذا به‌نظر می‌آید
که نیازی به برجسته‌سازی و مهر تایید دیگری نداشته باشد. ولی به
حکم «برگ سبزی تحفه‌ی درویش» مطالب مختصری پیرامون این
شاهکار ادبی عرض می‌شود، باشد که مقبول طبع خوانندگان
فرهیخته‌ی **ماهنامه‌ی حافظ** قرار گیرد.
سید محمدحسین بهجت تبریزی فرزند سید اسماعیل موسوی
معروف به میرآقا خشکنابی در سال ۱۳۲۵ ق برابر با ۱۲۸۵ ش در تبریز
در منزل میرآقا که از سادات خشکناب (روستایی در نزدیکی قره‌چمن)
و از وکلای پایه‌ی یک دادگستری بود، به دنیا آمد. او اولین فرزند
خانواده بود و مادرش خانم‌ننه، دختر یکی از مالکین قریه‌ی قیش
قورشاق و از بستگان حاج میرآقا خشکنابی بود. علاقه‌ی وافر شهریار
به مادرش بعد از فوت او در منظومه‌ی «ای وای مادرم» با احساسات
لطیف ابراز شده است. هم‌زمانی تولد سید محمدحسین با دومین
دوره‌ی انقلاب مشروطه و قیام مسلحانه‌ی ستارخان و باقرخان و
اوضاع نامناسب سیاسی و شیوع بیماری وبا در تبریز باعث شد که حاج
میرآقا، خانواده را همراه (عمه و مادر بزرگ شهریار) به قریه‌ی قیش
قورشاق کوچ دهد. حیدر بابا نام کوه این دهکده است که در اشعار استاد
به‌عنوان مخاطب و شاهد و ناظر وقایع تلخ و شیرین انتخاب شده
است. نام این کوه استوار به درخواست فضه‌خانم، دختردایی پدر
شهریار برای منظومه **حیدر بابا** سلام انتخاب شده است. این کوه
هم شاهد سرمای زمستان، شب‌های عید نوروز، چهارشنبه سوری،
خانه‌تکانی، تنور، کرسی، شال‌بستن و... است و هم شاهد ارتباط
صمیمی اهالی خشکناب و سادات است در زمانی که با خطاب
دخترعمو و پسرعمو افراد روستا را با وجود نداشتن این نسبت نزدیک،
در کنار هم می‌بیند. البته حیدر بابا در دوره‌های بعدی زندگی شهریار
گله‌ها و دردهای او را نیز از روابط سرد و تیره‌روزی انسان‌ها تحت
تلقین شیطان منعکس می‌کند:

تحت الشعاع قرار گرفتن زندگی روستایی توسط زندگی شهری باید گفت که شهریار با وارد کردن شعر در زندگی روستایی، اولین شاعری است که با گستردگی و ژرفایی تمام به حیات فرهنگی و زندگی اجتماعی و ادب عامه توجه کرده است.

منظومه‌ی **حیدر بابایه سلام** او در زیر مرگ‌بارترین فشارهای سیاسی ناشی از نتایج جنگ جهانی و نابسامانی‌های حکومتی برای روح زخم‌خورده‌ی مردم مانند باران به‌موقعی که به کشتازی تشنه‌کام نازل شود، تمام قطراتش در سال ۱۳۳۲ در تبریز جذب دل‌های مشتاقان فرهنگ و ادب این سرزمین شد، در این منظومه، مردم‌دوستی و هم‌رازی با پیر و جوان و سهیم‌بودن در غم و شادی مردم و هم‌زیستی صمیمانه‌ی شاعر در میان مردم روستا موج می‌زند. البته سلام بر حیدربابا، تنها در سلام به طبیعت روستا خلاصه نمی‌شود، هرچند درنگ شهریار در مرحله‌ی عشق به طبیعت طولانی‌ست، ولی او به‌دنبال تکاملی بیش‌تر در تابلوهای حیدربابای خویش برخلاف تلقین مایوسانه‌ی خیلی از شاعران، جریان زندگی را در رگ طبیعت و اجتماع فریاد می‌زند و در برابر ظلم، درد را می‌گوید و ناله سر می‌دهد، در برابر بی‌عدالتی و دردها دنبال درمان است:

گوز یاشینا باخان اولسا، قان آخماز!

بر اشک چشم خلق اگر باشد التفات

انسان اولان خنجر بئلینه تاخماز!

رنگین ز خون نمی‌شود این چهره‌ی حیات

اما حیف کور توتدوغون بور اخماز!

خنجر نبندد آن که اصیل است و پاک‌ذات

او به‌دنبال ریشه‌کن کردن ظلم و محو تاریکی آن، دنبال افق‌های دورتری‌ست و اول کسی‌ست که نور و روشنایی را می‌بیند و به‌دنبال نجات وطن، گذشته و فرهنگ اصیل ایرانی را زنده می‌کند. این امر یعنی بیداری مردم وطن با توجه به پشتوانه‌ی پرافتخار فرهنگ ایرانی فقط براساس اصل روان‌شناسی «طنازی چهره‌ی گذشته در آینه‌ی امروز» میسر نبوده است، بلکه هنر برگزیدن و آرایش روح کلام با تقلید از طبیعت و جان‌بخشی و زیبایی‌بینی شهریار در قطعه‌ی خیال‌انگیز حیدربابا ضمن ماندگار کردن کوه حیدربابا مانند «سرمنزل عنقا» باعث شده است که همه چیز حتا درد و اندوه در آن محبوب جلوه کند. زیرا حیدربابا نمودار دردهای ماست و ما با خواندن آن بیش‌تر به روزگار حسرت‌بار خود اشک می‌ریزیم. به گذشته‌یی که بازآمدنی نیست.

شاعر عاشق حیدربابا، با توجه به روحیه‌ی دردپرور شرقی، شاهکارش را غمگین و گریان ترسیم می‌کند، حتا خنده‌ی حیدربابا نیز اشک‌آلود است، ولی انصافاً باید اذعان کرد که با وجود درک طبع محزون و ملول شاعر و هم‌چنین دردهای حیدربابا، شهریار معجون مفرحی را به‌وجود آورده است که هر کسی در محضر این شاعر غمگین و اثرش، غم دنیا را فراموش می‌کند و با وجود ظلم و خفقان موجود در آن زمان، موهبت زایش و سرزندگی را در رگ‌های فسرده‌ی خود احساس می‌کند، مخصوصاً زمانی که با ساز و نی عاشقانی چون عاشق رستم بیان این قصه‌های پر غصه تبدیل به مویه می‌شود، درد دل‌های ناگفته‌ی بیش‌تری آشکار می‌شود که باعث سبکی روح رنج‌دیدگان ناکام است:

حیدربابا کندی توبون توتاندا / قز گلینلر حنا پیلته ساتاندا / بیگ گلینه دامنان آما آتاند / منیم ده او قیزلاروند آگوزوم وار (چشم هنوز، در پی آن نازدانه‌هاست) / عاشق‌لارین سازلاریند اسوزوم وار (در سار «عاشقان» تو از من ترانه‌هاست).

این منظومه در دو قطعه سروده شده است که قطعه‌ی اول ۷۶ بند و قطعه‌ی دوم با عنوان «ایکنجی حیدر بابایا سلام» ۴۹ بند دارد که مجموعاً ۱۲۵ بند از زیباترین تابلوهای خیال‌انگیز را شامل است و مناظری از دوران کودکی، آداب و رسوم فرهنگ ایرانی و زندگی روستایی را در بندهای کوتاهی براساس مکتب امپرسیونیسم ارائه می‌دهد که استاد، این مکتب را چنین تعریف کرده است: «امپرسیونیسم غیر از رمانتیک نیست و در واقع خلاصه و کوچک شده‌ی رمانتیک است، چون در صورت تعریف مفصل هر قطعه، قصه خسته‌کننده خواهد بود. بنابر این لازم است که هر قطعه را به‌طور اختصار و امپرسیونیسم به سرعت نشان داده و بگذریم قطعات ای وای مادرم، حیدربابا، هزبان دل و دو مرغ بهشتی تقریباً رمانتیک و امپرسیونیسم هستند».

در کار ترجمه‌ی این منظومه، مترجم هرچند مسلط باشد، به‌دلیل اشباع جنبه‌های فولکلوری و قالب مخصوص هجایی و تعبیرات، تشبیهات، کنایات و استعاراتی که تاب ترجمه را ندارند با مشکل مواجه می‌شود به‌عنوان مثال: «قوی قوز و لار آیین شایین او تالاسین» بگذار تا بره‌هایت ایمن و آزاد و پوی پوی بچرند، اصطلاح «آیین شایین» را نمی‌توان طوری ترجمه کرد که همان لذت را در شنونده ایجاد کند. البته ترجمه‌های منشور و منظوم زیادی در ایران و کشورهای دیگر انجام شده است که از جمله‌ی آن‌ها ترجمه‌ی منظوم کریم مشروطه‌چی (سونفر) است که ترجمه‌ی فارسی قطعات این مقاله نیز از این ترجمه انتخاب شده است.

بنابر این دلیل مقبولیت حیدربابا را باید بیش‌تر در سادگی و روانی و شیوه‌ی سهل و ممتنع آن بدانیم که برای اظهار معلومات و ابراز دلیل فضل سروده نشده است، چون اگر چنین بود و مشخصه‌ی اصلی شعر یعنی بیان احساس را با خود نداشت، این همه استقبال از طرف بچه‌ی هفت ساله تا پیر هفتاد ساله از آن نمی‌شد. به فرموده‌ی خود استاد: «شعر شاعر که نمونه‌یی از کیهان اعظم است، باید طوری باشد که خواننده با خواندن آن و پی‌بردن به موضوع احساساتی که در او پیدا می‌شود، عین احساسات شاعر باشد، ولاً در یکی از دو دستگاه دهنده یا گیرنده عیب و نقصی موجود است».

درست است که شهریار در منظومه‌ی خود از زندگی خصوصی واسم‌های خاصی چون ننه‌قیز، رخشنده، ملا ابراهیم، ملک نیاز و دیگران استفاده کرده است، ولی به‌مصادق سخن ویکتور هوگو، صحبت کردن از خود در حقیقت صحبت کردن از دیگران است و کیست که با رقت و لطافت، شعر حیدربابا را بخواند و گذشته‌ی خود را در آن نبیند؟ ■

منابع

۱- دیوان ترکی شهریار، با مقدمه‌ی حمید محمدزاده.

۲- دیوان فارسی شهریار، مجموعه‌ی پنج جلدی و دو جلدی.